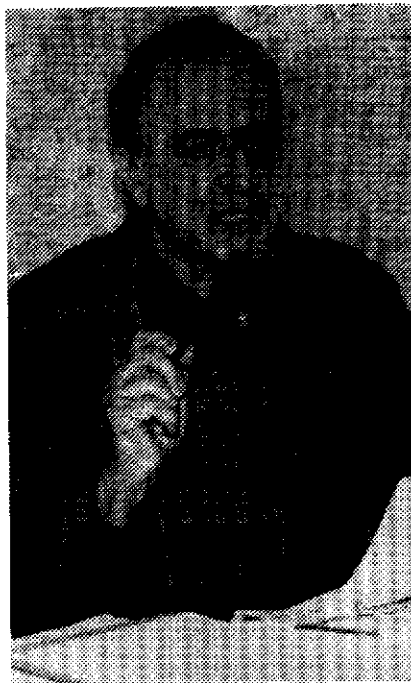


روایت داستانهای منظوم ادب پارسی به نثر



مقدمه

داستانهای ادبی کهن را به زبان روز روایت کردن در سرزمین ما پیشینه طولانی ندارد. گرچه سهم امثال صبحی و آقای مهدی آذرزیدی در این خصوص محفوظ است اما ایرج گلسرخی روایتگر داستانهای منظوم کهن به زبان فارسی امروز است و حاصل این کار دو اثر است: «شاهنامه به روایت نثر» و «گل و نوروز و همای و همایون». ایرج گلسرخی موسیقیدان، آهنگساز و رهبر ارکستر هم هست و اوقات خود را به تدریس در دانشگاههای خارج از کشور و نیز تحقیق در مورد ادبیات و هنر ملی ایران می گذراند. گفتگوی ادبستان را با ایشان می خوانید.

□ بهتر است موضوع کتاب شما - روایت شاهنامه به نثر - مطلع سخن قرار گیرد. شاهنامه یکی از بزرگترین آثار حماسی به زبان فارسی است که در واقع نشان دهنده هنر خالقش، فردوسی است. روایت کردن آن همه وقایع تاریخی، آمیخته با تخیل به زبان نظم، هنر فردوسی است، وجه کسی در سرودن آثار حماسی می تواند یا او برابری کند؟ با این وصف، چگونه می توان مثلا حماسه باشکوه رستم و سهراب را به زبان نثر، با آن همه شکوه هنری بازگو کرد؟ آیا شما گمان می کنید در کتاب خود توانسته اید شاهنامه را از زبان فردوسی - گیریم در قالب نثر - بیان کنید

■ من در مقدمه کتابم نوشته ام که هیچ نثری قادر نیست با شعر برابری کند. به خصوص با شعر فردوسی. من شعر را به نثر برنگردانده ام، بلکه داستان را روایت کرده ام. کماینکه فردوسی، نظامی، خواجه و دیگران هم داستانی را به شعر روایت کرده اند. من هم دوباره آن داستان را به نثر برگردانده و روایت کرده ام. دستمایه من در اینجا - منهای سوادم - از آنها بیشتر است. چرا؟ برای این که من خط داستان را می دانستم. شعرهای لطیف آنها در اختیارم بود. اما زمانی که آنها آمدند، و داستانی را به شعر روایت کردند، فقط خط سیر داستان را می دانستند. بهتر است بدانیم که اساسا چرا در گذشته داستان را به شعر روایت می کردند.

در آن دوران نثر دردی، نثر پیچیده ای بود. گرچه شعر هم بعداً شعر پیچیده ای شد. مثل شعر منوچهری یا حتی شعر خواجه. من در مقدمه کتاب «گل و نوروز» (خواجوی کرمانی) هم نوشته ام که اگر می دانستم باز نویسی این دو بیت صفحه کتاب، این همه مشکل است از خیر آن می گذشتم. البته الان خوشحالم که این کار را به انجام رسانده ام (با وجود تمام اشکالی که در چاپش دارم و آنطور که دلم می خواست، نشده. انشاءالله این اشکالات در چاپ بعدی رفع خواهد شد). بنابراین من پایم را در کفش کسی نکرده ام. در مقدمه «شاهنامه به روایت نثر» هم خطاب به خود فردوسی نوشته ام من اصلا می دانم که شما خوششان نمی آید که کسی پاتوی کفش شاهنامه بکند. (این تعبیر از استادمان دکتر باستانی پاریزی است مقاله زیبایی «شاهنامه آخرش خوش است») بنابراین این کتاب، تبدیل شعر به نثر نیست در آن زمان شعر، بهترین راه برای روایت داستان و حفظ آن بود. شما خیال می کنید اگر شاهنامه به زبان شعر سروده نمی شد، تا به حال چیزی از آن باقی می ماند؟ اما فردوسی این داستانها را از قنا نجات داد. این داستانها در گذشته به آواز خوانده می شدند. در خیلی از مواقع هم به نثر گفته می شدند. به گفته نظامی، کلام موسیقی در دوران نکیسا تقطیع پیدا می کند. قبل از آن تقطیع نداشت، یعنی به نثر خوانده می شد. تا سالهای سال حتی تا اواخر دوره قاجاریه این داستانها به نثر خوانده می شدند، البته نه به زبان دردی. بعد که آن زبانها مهجور شد، زبان دردی آمد و جای زبانهای گذشته گذاشت. البته شعر دردی لطیف تر از نثرش بود، به همین جهت آمدند و این داستانها را به شعر دردی بازگو کردند. برای اینکه توضیح بیشتری داده باشم به اشقا اشاره ای می کنم. (این کلمه اشقا که ریشه اش هم از عشق نیست و اصلا با حرف (ح) هم نمی نویسندش، در مقوله علم زبانشناسی قابل بحث است و باید استادان فن بگویند که تاریخ این کلمه چیست. ولی مسلماً عاشق نیست. از دوران صفویه به بعد تبدیل به «عاشق» شده است و اشقا یا آشوقها را عاشقا می نویسند. اشقا از دوران صفویه کار و بارشان

دوباره سکه شد و آنهايي که مي بايست حافظ اين فرهنگ کهن باشند، خود را آشق مي ناميدند.

يکي از داستانهايي که آشقا مي خوانند، همان روايت شاه اسماعيل است يعني داستان کارهاي متحير العقول شاه اسماعيل که هرگز واقعيت نداشته است. مانند دعواي او با ديوها. داستاني که آنها روايت مي کنند، داستاني کهن است که فقط قهرمانهايش را عوض کرده اند. در آنجا داستان هم به نثر خوانده مي شود و هم به شعر. چنين نيست که همه اش به شعر باشد. آنجا که آشوق حرف مي زند، راجع به داستان صحبت مي کند، قسمت اعظمش به نثر است و بعد شروع مي کند به آواز خواندن و شعر خواندن. در لرستان و بختياري، اشخاصي را پيدا کرده اند که تمامي شاهنامه را به همين صورت از حفظ مي خوانند. و حتي تمامي خمسه نظامي را به همين ترتيب مي خوانند. زماني که قرار شد اين داستانها به شعر دري سروده بشود، آن زمان به شعر بيشتري بها داده مي شد. به همين دليل آمدند و داستان را به شعر سرودند.

البته شاهنامه فرق مي کند، چون تمام شاهنامه در بحر تقارب سروده نشده است و بحر تقارب يك بحر ايراني است. تمام مثنويها اين حالت را دارند. من باب مثال عرض مي کنم: درباره مولانا مي گویند وقتي مولانا شعري گفته، آهنگ اشعار او را نوازندگان درجا مي زدند و خوانندگان شعرش را مي خواندند. همه جا مثنوي به يك آهنگ خوانده مي شود. چرا؟ در تمام مناطقي که ساقی نامه وجود دارد، ساقی نامه به يك آهنگ خوانده مي شود. چرا اين طور است؟ شما خیال می کنید که خواجوی کرمانی با وجود اینکه خودش قبول دارد استاد بزرگ سرودن «ساقی نامه»، نظامی هست، می خواهد به جنگ نظامی برود؟

هرگز این مرد چنین کاری را نمی کرد که خودش را با نظامی دربنددازد. خواجه در سام نامه یا همای و همایون به استقبال شاهنامه می رود. در بحر تقارب شعر می سرايد. چرا؟ چون می خواهد با فردوسی برابری کند؟ این فرد دقیقا می دانست که در سرودن شعر در بحر تقارب از فردوسی پایین تر است. او در مقدمه سام نامه می گوید، من می دانم بحر تقارب و اینگونه داستانها دوره اش با فردوسی خاتمه پیدا کرده و آن يك دريايي است و من يك جوی آبی. (این اصطلاح دقیقا مال خود خواجه است). اما چون از يك مادر هست، اميدش این است که به آن دریا بپیوندد. ولی واقعيت این است که ساقی نامه بحر خاص خودش و تقطیع موسیقی خاص خودش را دارد. تمام مثنويها تقطیع خاص خودشان را دارند. و دو مثنوي خواجوی کرمانی که آنها را هم به نثر نوشته ام، از کهن ترین داستانهای ايراني هستند. یعنی قدمت «همای و همایون» و «گل و نوروز» به مراتب بیشتر از داستانهای شاهنامه و داستانهای است که نظامی سروده است. نظامی موقعی که شروع می کند به سرودن اشعارش، می گوید که بزرگان زبان فارسی آمدند و از این گنجینه داستانهای ما آن جواهرات بزرگ و درخشانش را یافتند و آن را به زبان شعر بیان کردند و من ديگر جرأت ندارم، راه آنها را ادامه بدهم. اما جستجو کردم و يك لعل پاره هايي از آنها به دست من افتاد. آن لعل پاره ها را تراشيدم

دیگری وجود ندارد، مگر مطالب عقیدتی راجع به مزدک، مانی، زرتشت، چین، افراسیاب، کیانیان، خاندان رستم و گودرز و... من برای تمام اینها تبلیغ کرده‌ام. درباره هر کدام جداگانه شرح داده‌ام حتی راجع به عدد هفت، موقعی که به بخش هفت‌خان رستم رسیدم، درباره عدد هفت هم توضیح داده‌ام.

□ آقای گل‌سرخ می‌توان بین کار شما و ترجمه - البته نه به طور مطلق - مقایسه‌ای انجام داد؟

■ ببینید. ترجمه، از یک زبان به زبان دیگر است. اما من گفتار دیروز را به زبان امروز بیان کرده‌ام. من کار دیگری نکرده‌ام.

□ خانم سیمین دانشور تعبیری دارد راجع به ترجمه و آن اینکه متنی که به زبان می‌دهد نوشته شده، شبیه رویه قالی است و متن ترجمه شده را می‌توان به پشت قالی تشبیه کرد. هرچه فرش ظریفتر و دقیق‌تر بافته شده باشد، قطعاً پشت و روی قالی گرچه عین هم نمی‌شود، ولی شبیه هم می‌شود. آیا می‌توان این تعبیر را درباره بیان ادبیات قدیم به زبان روز به کار برد؟

■ والله من به استادی خانم سیمین دانشور همیشه اقرار داشته‌ام، شاید در مورد ترجمه، فرمایش ایشان بتواند درست باشد، ولی درباره بیان گفتار دیروز به زبان امروز نمی‌توان این تشبیه را به کار برد. شاید بتوان گفت شبیه یک مغز بادام یا یک مغز پسته است که هرچای آن را بشکنید، باز مغز پسته است. هیچ زائده‌ای نمی‌تواند داشته باشد. من شاهنامه را از زبانی به زبان دیگر برگردانده‌ام. من زبانی را که کهنه شده بود و درکش برای بچه‌ها دشوار بود، به زبان روز برگرداندم. حالا امیدوارم وقتی که این مطلب را خوانند و خوششان آمد، بعد بروند سراغ اصل کتاب.

□ جناب دکتر! اساساً آیا می‌توان به اصول مدون و مشخصی در این زمینه دست یافت؟ ببینید که گرایش جوانان ما - عمدتاً - به ادبیات کهن فارسی کم شده است و به نظر می‌رسد هرچه بتوان مطالب ادبی را در قالب ساده‌تری عنوان کرد، گرایش جوانان به ادبیات بیشتر خواهد شد و مسلماً تغییرات روحی و اخلاقی زیادی در آنها به وجود خواهد آمد. ولی آیا می‌توان اصول مشخصی برای این کار در نظر گرفت تا دیگران هم بتوانند در این چارچوب با توجه به علاقه و استعدادی که دارند، کار کنند؟

■ من گمان می‌کنم این کار اجتناب ناپذیر است. استقبال عامه از این کتاب به من نوید داده است که احساس کنم راهی را که رفته‌ام، راه درستی است. من گمان نمی‌کردم کسی شاهنامه به نثر را بخرد. ولی عملاً دیدم که این کتاب طرفداران زیادی پیدا کرده است. ببینید آدم وقتی احتیاج داشته باشد، «چارچوب» هم پیدا می‌کند. امروزه زبان فارسی به این شیوه کار نیازمند است. شما به هرچیزی که احتیاج داشته باشید، اختراعش می‌کنید. می‌گویند احتیاج، مادر اختراع است. ما امروزه به این کار احتیاج داریم. برای این که زیباترین افسانه‌ها و داستانها و مطالب احساسی در زبان فارسی، کم‌کم دارد مهجور می‌شود و ما فقط به ترجمه آثار ممالک دیگر می‌پردازیم. مثلاً وقتی بچه‌های ما زیاد فیلم ژاپنی نگاه کنند، قهرمانشان دیگر رستم نمی‌شود. بلکه آن سامورایی می‌شود. البته این مسائل به من

ربطی ندارد ولی من می‌گویم این بچه‌ای که شما می‌خواهید بزرگش کنید، ببینید چه می‌خواهد بشود؟ من خودم از عذای از بچه مدرسه‌ایها پرسیدم «رستم کیست؟» و آنها نتوانستند به سئوالم پاسخ درستی بدهند! در مقدمه کتاب «شاهنامه به روایت نثر» هم متذکر این نکته شده‌ام. اما اگر این روزها از یک بچه دبستانی پرسید، فلان سامورایی کیست، فوراً به شما جواب می‌دهد. شما اگر به بچه دبستانی شامی بدهید، آن را نمی‌خورد. اما اگر به او همبرگر یخ‌زده تعارف کنید، با چه اشتباهی آن را می‌بلعد! همان طور که شامی و کوفته خودمان به مراتب قشنگتر و خوش‌بوتر و خوشمزه‌تر است، ادبیاتمان هم همان بو و طعم را دارد. این کشور یا می‌خواهد بماند، یا نمی‌خواهد بماند. اگر می‌خواهد بماند، باید فرهنگ و ادب خودش را داشته باشد. یک فرهنگ و ادب غنی و زیبا. بنابراین این اگسز این چارچوب را من پیدا نکنم، کس دیگری پیدا می‌کند. ببینید من هم که از زیربوته سبز نشده‌ام. من هم احساس کردم که باید این کار را کرد. واقعا نشستم و با خودم فکر کردم که چقدر این شاهنامه بزرگ است! نه می‌شود آن را به دست گرفت. نه می‌شود ننسسته آن را خواند. نه می‌شود خوابیده خواند. اصلاً چه جوری باید این شاهنامه را خواند؟ جدی می‌گویم. از همان روز اول کتاب دو پاره می‌شود. یک عیب دیگر هم وجود دارد. شاهنامه، نزدیکترین کتاب به توده مردم بود. تمام شاعران دربار سلطان محمود غزنوی به یک طرف، فردوسی یک طرف دیگر. ببینید آیا کسی مثل فردوسی به زبان مردم، شعر گفته؟ اما عذای می‌گویند این کتاب مال بزرگترهاست! نه آقا این کتاب مال بچه‌هاست. از اول هم فردوسی شاهنامه را گفته برای توده مردم. به همین دلیل نقلها شاهنامه را در قهوه‌خانه‌ها می‌خواندند. شاهنامه دست مردم بود. مال مردم بود. خوب این کتاب را از دست مردم گرفتند. زبان‌شناسانمان، دانشمندانمان آمدند و هر کدام به این کتاب چیزی افزودند و در نتیجه حجمش بیشتر و بیشتر شد، اما فایده‌اش چه بود؟ فایده‌اش این است که دوازده نسخه از شاهنامه پیدا شد. کتاب را سنگین کردند و گران. این کتاب الان دقیقاً ۵۰۰ است. در حالی که در گذشته این کار را نمی‌کردند. شما شاهنامه امیربهدار را که از بهترین چاهای شاهنامه است ببینید، یک نسخه بدل ندارد. من شاهنامه شفاهی را جمع کرده‌ام. البته مرد بزرگوار دیگری هم این کار را کرده که حشش باید محفوظ بماند و آن انجوی شیرازی است. انجوی شاهنامه شفاهی را به طور مفصل جمع‌آوری کرده است. شاهنامه شفاهی چیزهای جالبی دارد. مثلاً داستانی در آن هست از رستم و علی بن ابیطالب (ع). داستان دیگری هست از رستم و خضر و دیگر بزرگان مذهبی، داستانها جالب است. خیلی چیزهای دیگر هم هست. اینها باید در افسانه‌های ما باشد. منتهی باید پس از مدتی این کارها را زیور و کرد.

□ شما در موسیقی هم دستی دارید، البته گویا...
■ بله، رشته تخصصی من، موسیقی است. یعنی رهبری ارکستر و نواختن پیانو. قبل از همه

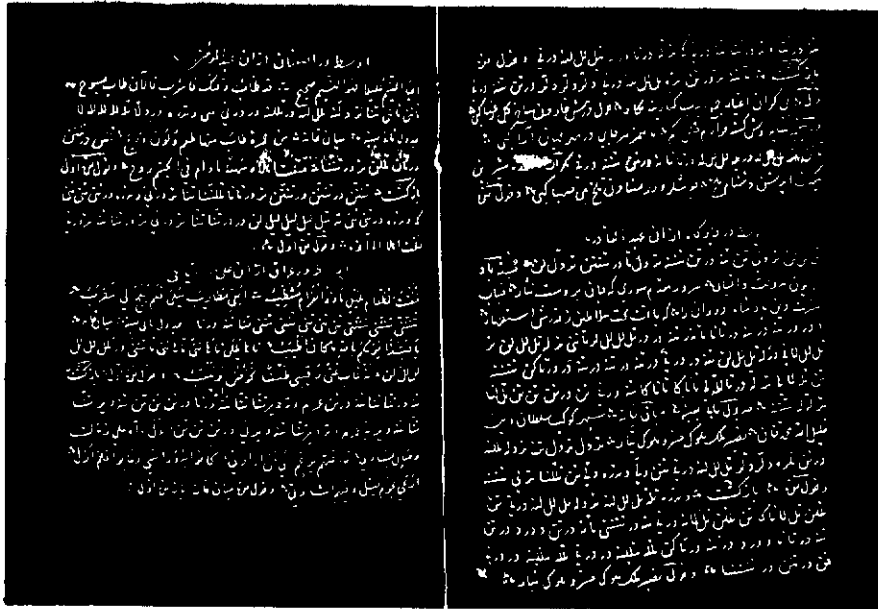
باید از روزنامه اطلاعات تشکر کنم که برای نخستین بار درباره دایرةالمعارف موسیقی من مطلب نوشته است. نوشته آقای عطاءالله مهاجرانی را می‌گویم. این دایرةالمعارف را من دوازده سال پیش نوشتم و سالهای سال برای تهیه آن مطالعه و تحقیق کرده‌ام. می‌دانید که ما دایرةالمعارف موسیقی نداشتیم. نه از موسیقی بین‌المللی خبر داشتیم و نه از موسیقی ملی خودمان. به همین علت احساس وظیفه کردم که نخست از موسیقی ملی ایران شروع کنم. و اینکار را هم کردم و به نتیجه رسیدم. نتیجه‌اش باید برای شما جالب باشد چون موسیقی ایرانی دهها بار از زبان وادیات فارسی در دنیا گسترده‌تر است. در بسیاری از نقاط دنیا زبان فارسی بردوش موسیقی سوار شده، مثلاً شما در شهر سینک یا در استان سینک یا ننگ می‌بینید شعر را با موسیقی ایرانی می‌خوانند، ولی معنی شعر را نمی‌فهمند. شعر حافظ را می‌خوانند و معنی‌اش را نمی‌فهمند. و یا این که حتی نماز را به زبان فارسی می‌خوانند.

بهنه گسترش موسیقی ایرانی تمام شمال آفریقا را گرفته و از راه اندلس به اروپا رفته تا اروپای مرکزی. مثلاً اولین کنسرواتوار موسیقی دنیا را «زریاب» موسیقیدان ایرانی در شهر گوردوای اسپانیا ساخته است. زریاب از شمال آفریقا به اندلس و شهر قرطبه یا همان گوردو رفت و کنسرواتوارش را درست کرد و جالب اینجاست که هنوز هم این کنسرواتوار کار می‌کند.

این دایرةالمعارف موسیقی الان نزدیک ۳۵ تا ۳۶ هزار صفحه است که در آن اسامی موسیقی ملل دنیا با سازهایشان آمده است. بیوگرافی موسیقی خودمان که کامل است و حدود ۷۵۳۰ هنرمند بزرگ دنیا با شرح آثارشان در این دایرةالمعارف معرفی شده‌اند. یک مقدار لغات در موسیقی و ادبیات و نقاشی وجود دارد که این لغات ریشه مشترک دارند. و من در این دایرةالمعارف به آنها اشاره کرده‌ام. در تمام دنیا این لغات حساس است. مثلاً شما می‌گویید یک خرده پر رنگ ترش کن یا یک خرده تندتر بزن. این یک خرده یعنی چه؟ مقیاس و معیار معینی در این مورد وجود ندارد. در حالی که در ادبیات، این مقیاس مشخص است. همچنین لغات با الفبای فونتیک نوشته شده است تا در تلفظ صحیح لغات اشکالی پیش نیاید. مثلاً لغت سمفونی فقط در موسیقی کاربرد ندارد، در ادبیات هم وجود دارد. کمپوزیسیون در ادبیات، موسیقی و در نقاشی هم وجود دارد. اگر کمپوزیسیون را «ترکیب کردن» معنی کنید، در هیچ زبانی معنی نمی‌دهد. در هیچ علم و هنری معنی نمی‌دهد. به هر حال زبان فارسی به این دایرةالمعارف نیاز داشته است. و توضیحش همان است که آقای مهاجرانی در روزنامه اطلاعات داده‌اند.

□ در باره الفبای موسیقی ایرانی اگر ممکن است قدری توضیح فرمائید؟
■ گزنفون می‌گوید، ایرانی‌ها الفبایی دارند که با آن می‌توان صدای همه چیز را نوشت و عیناً تکرار کرد و مقدار زیادی هم راجع به آن توضیح می‌دهد. او می‌گوید که سروده‌های سربازان

□ از تعدادی بچه پرسیدم: رستم کیست؟ نمی دانستند. اما اگر این روزها از فلان بچه دبستانی پرسید
«فلان سامورایی کیست؟» می دانند!



□ در لرستان و
بختیاری افرادی
هستند که
تمام شاهنامه و یا
خمسه نظامی را از
حفظ می خوانند.

□ داستانهای خواجو
تحت تاثیر شیوه
داستانسرایی
دوره عباسی است،
مانند
هزار و یکشب.

می نوازند. فلسفه موسیقی ما این بود. ببینید، آنچه که دست مردم بوده، درست بوده بعد که رسیده به دست موسیقی دان، خراب شده است، چون متأسفانه موسیقی دانهای ما به خصوص از صفویه به بعد، کمتر در زمینه علوم و ادبیات دست داشته اند، مثلاً شاهنامه یا موسیقی خودش خوانده می شود. من تمام ردیفهای را استخراج کرده ام. گل و نوروز هم با آهنگ «نوروز» خوانده می شد. از نوروزش ردیف پیدا کرده ام که چند تایش را در این کتاب آورده ام و بقیه اش را هم در کنگره خواجوی کرمانی نشان داده ام. بیشتر شاعرانی که شعر می گفتند خودشان همراه شعرشان آهنگ می زدند. رودکی چنگ به دست می گرفت و می نواخت و شعر می خواند. این ریتها هر کدام موسیقی داشته اند. مثنویها ریت خاص داشته اند، موسیقی داشته اند. آخرین کتابی که توصیه می کنم در این زمینه بخوانید، بحورالاحان فرصت شیرازی است. در زمان ناصرالدین شاه چاپ شده است.

□ کار ارکستری هم داشته اید؟
■ هفت کار سمفونی، هفت اثر سمفونی.

□ با مسأله «ربع برده» که متعلق به موسیقی ایرانی است اما در موسیقی سمفونی وجود ندارد، چه کرده اید؟
■ ربع برده يك حالت است. این طور نیست که ربع برده در دنیا جایی نداشته باشد. ساز زهی ربع برده دارد و ریزتر از آن هم دارد. چون در ساز زهی نوازنده انگشتش را هر جا روی سیم که دلش می خواهد می گذارد. در اروپای مرکزی پیانو را يك ساز خوب نمی دانند. ساز خوب، سازهای زهی است از نظر ما. بنابراین ربع برده چیزی نیست که فقط ما به آن مبتلا شده باشیم و راه فرار هم نداشته باشیم.

□ با تشکر
■ خواهش می کنم. لطف کردید.

هم می توانستیم نت بنویسیم، منتهی تفاوت نت نویسی ما با نت نویسی بین المللی روز این است که در نت بین المللی علامت هر نت هم زمان را نشان می دهد و هم انعکاس صوتی را ولی در نت نویسی کهن ما «صدا» مجزا بود، و «ای»ها مجزا. با این وجود این دورا در آن واحد ترکیب می کرد، مثل دست راست و چپ. حالا دست اندرکاران مجله فرهنگ از من خواسته اند در این مورد مطلبی بنویسم که مقدمه اش را هم نوشته ام. کتاب الاغانی عبدالفرج اصفهانی که قسمت اولش به همت مرحوم مشایخ فریدنی ترجمه شده است، مفتاح نت های کهن است. ولی متأسفانه موسیقی ایرانی از حالت علم بیرون آمد به سمت مطربی کشیده شد، بخصوص در دوران صفویه. در حال حاضر رساله ای در باره همین نت ها در دانشگاه تهران موجود است، با نام رساله امیرخان گرجی. این امیر خان گرجی موسیقی دان بود و با همین نت ها تصنیفی ساخته که البته همه اش برای ختنه سوران پسران قیله عالم، زن گرفتند بی حد و حصرو داماد و عروس دار شدنشان ساخته شده است. از این زمان به بعد علم موسیقی فراموش شد. موسیقی شد مطربی.

موسیقی جزء حکمت الهی بود، تمام این دانشمندان بزرگ ایران و اسلام موسیقی را جزو کارهایشان می دانستند. اصوات موسیقی يك رشته بسیار کهنی دارد. اصلا می گفتند، کارگاه آفرینش از هفت مخروط درون هم تشکیل شده که هر مخروط برخلاف جهت دیگری می چرخد که هر يك از این مخروطها صدایی جداگانه دارد، یعنی هفت صدا، و این هفت صدا بود که هارمونی جهان را ایجاد می کرد. می گویند کسی که موسیقی را می خواهد بزند یا بسازد، از اینجا به آسمان هفتم می رود. و بعد، از آسمان به زمین برمی گردد و

در چنگ از صدای رعد و برق، صدای شیر، صدای ببر و صدای ریزش سنگ از کوه به گوش می رسید. بهرحال این الفبا تا دوران ساسانی وجود داشت. زمانی که زبان ما متحول شد و از الفبای موجود استفاده کردیم، الفبای جدید تدوین شد. تنها الفبایی که از دوره ساسانی تغییر نکرد، (چون قبلا تغییر کرده بود یعنی سه دفعه تغییر کرده بود، که دفعه آخر آن دوره ساسانی بود) الفبای اوستا بود. اما مسأله اینجاست که هر وقت ما گفتیم: موسیقی ایرانی، گفتند: آقا سینه به سینه است. خوب، طبابت هم سینه به سینه بود. حکیم باشی به شاگردهایش می گفت، سردرد این است، دل درد این است و آنها هم راه و چاره طبابت را یاد می گرفتند. مگر طبابت سینه به سینه نبود؟ اما امروزه شده «علم». دیگر از طبابت سینه به سینه خبری نیست. باید رفت و درس خواند تا فهمید معده و مغز و دیگر اعضا و جوارح آدمی چیست؟ موسیقی را هم سینه به سینه یاد می گرفتند. اما بعدها فهمیدیم که موسیقی هم علم است. بخصوص موسیقی ایرانی. و در زمینه فیزیک حداقل ۶۰۰ سال از اروپا جلوتر است. آنچه که فارابی کشف کرد، ایتالیا تازه در قرن شانزدهم و هفدهم به آن رسید. من راجع به فرم، راجع به اصوات مطالعات بسیار دقیقی کرده ام. کتابهای زیادی در این باره وجود داشت که مربوط به دورانهای گذشته بود و موسوم بود به کتابهای جادو و جادوگری. و کسی اعتنایی به آنها نمی کرد. این کتابها پر بود از مثلثهای جورواجور، دایره و... و من این مطالب را در کتاب (که اصلش در موزه بریتانیا محفوظ است) به دانشگاه کرمان تقدیم کرده ام. در این کتاب دست نویسی هست که در آن به شهریار کازرونی اشاره شده است. و همچنین سرودی هست مربوط به خانقاه که بدون شك اصل سرود متعلق به قرن پنجم و ششم است. و این دست نویس هم متعلق به اواخر قرن هشتم است. بنابراین کاملاً روشن است که ما در آن زمان